



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵) وَإِنَّ

الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶)﴾

دلالت عالم خلق بر تدریج و عالم امر بر دفعی

چند مطلب مربوط به بخش پایانی سوره مبارکه «ق» بود که سؤال شد؛ یکی اینکه چطور ذات اقدس الهی با قدرت

بیکران خود جهان را در سه روز خلق کرد؟ این ذیل آیات قبلی که ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾، آنجا

گذشت که قرآن کریم نظام خلقت را به عالم خلق و امر تقسیم می‌کند: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۱، اگر منظور از «امر»

عالم مجردات باشد؛ گرچه برخی‌ها معتقدند: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾؛ یعنی آفرینش و پرورش، هر دو مختص خداست.

آفریدن و «امر» این آفریده شده؛ یعنی تدبیر و ربوبیت مختص خداست؛ اما برخی‌ها به قرینه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ

الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۲ اینها را به عالم «امر» برگرداندند که بعضی از روایات شاید این را تأیید بکند. اگر عالم «خلق»

و عالم «امر» دو عالم است؛ تدریج برای عالم «خلق» است و دفعی برای عالم «امر» که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵.

يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱؛ امر الهی با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ صورت می‌پذیرد؛ اما تدبیر آسمان و زمین، کارهایی را که ذات

اقدس الهی در عالم زمین و آسمان انجام می‌دهد، اینها تدریجی است که لیل و نهار دارد، فصولی دارد، سال و ماهی

دارد که ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَفْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ^۲﴾ ناظر به این است.

مطلب دوم درباره آن طوایف چهارگانه بود که گذشت یک طایفه مربوط به اصل خلقت است که ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ^۳﴾

است؛ طایفه دوم درباره آسمان‌هاست که ﴿فِي يَوْمَيْنِ^۴﴾ است؛ طایفه سوم درباره زمین است که ﴿دَحَاهَا^۵﴾، درباره

«دحو الارض فی یومین» است؛ طایفه چهارم درباره تنظیم روزی‌های مردم است که فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَفْوَاتَهَا فِي

أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ^۶﴾ که اشاره شد این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾، ناظر به فصول چهارگانه است و مربوط به آن ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ نیست.

چگونگی «سیر» و «صیورت» اشیا به سوی خداوند

مطلب بعدی درباره این است که همه به «الله» بر می‌گردند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۷﴾؛ این معنا تا حدودی قابل

ادراک هست و سیر با «سین» هم قابل فهم است که سیر اشیا به طرف خداست؛ اما صیورت با «صاد» که ﴿إِلَى اللَّهِ

تَصِيرُ الْأُمُورُ^۸﴾، ﴿وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ^۹﴾؛ این مقداری توضیح بیشتری می‌خواهد. چه «سیر» و چه «صیورت» به ذات

اقدس الهی نیست، چون نه در شناخت، کسی قدرت دارد ذات الهی را بشناسد و نه در رجوع کسی به ذات الهی

می‌رسد و نه ما مکلف هستیم آن ذات را بشناسیم. ما مکلف به برهان هستیم نه عرفان. خدا را ما با دلیل، خوب

می‌شناسیم و خیلی هم تلاش و کوشش می‌کنیم و تا آنجا که مفهوم راه دارد پشت سر هم براهین دقیق و أدقّ راه دارد؛

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۴. سوره نازعات، آیه ۳۰.

۵. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۶. سوره شوری، آیه ۵۳.

۷. سوره ق، آیه ۴۳.

اما مستحضرید که برهان با مفهوم کار دارد. مفهوم ولو مفهوم نامتناهی «سهل الوصول» است آدم می تواند نامتناهی را به خوبی ادراک بکند، برهان اقامه بکند که خلقت نامتناهی محال است، برهان اقامه بکند که خالق حتماً باید نامتناهی و نامحدود باشد. این کلمه نامتناهی مفهوماً به حمل اوّلی نامتناهی است؛ اما به حمل شایع متناهی است؛ مثل اینکه این حرف ها از علوم عقلی به کفایه هم آمده که بین حمل اوّلی و حمل شایع فرق است؛ مثلاً این فرد به حمل اوّلی فرد است؛ ولی به حمل شایع کلی است. شخص به حمل اوّلی شخص است، به حمل شایع کلی است؛ یعنی این «شین» و «خاء» و «صاد» به حمل اوّلی «الشخص شخص» یعنی این مفهوم، مفهوم است؛ ولی به حمل شایع شخص کلی است، چون قابل انطباق بر کثیرین است؛ زید شخص است، عمرو شخص است، بکر شخص است، هر فردی هم شخص است. پس شخص به حمل شایع کلی است و به حمل اوّلی شخص است. جزئی هم همین طور است جزئی به حمل اوّلی جزئی است و به حمل شایع کلی است. نامتناهی به حمل اوّلی نامتناهی است؛ ولی به حمل شایع متناهی است، برای اینکه ما ده ها مفهوم در ذهن ماست و هر کدام جای خود را دارند، این مفهوم نامتناهی هم یک گوشه ذهن ماست. ما نامتناهی به حمل شایع را که درک نمی کنیم. آن چیزی را که ما درک می کنیم، مفهوم نامتناهی است؛ این مفهوم نامتناهی به حمل اوّلی نامتناهی است؛ ولی به حمل شایع متناهی است. ما با برهان سر و کار داریم و مکلف به برهان هستیم و ذات اقدس الهی هم حقیقتی در خارج است، امری نیست که به ذهن بیاید. آن حقیقت مفهومی دارد به نام «الله» که ما خوب درک می کنیم، همین «جوشن کبیر» را ما خوب درک می کنیم و خوب می فهمیم؛ اما اینها مفهوم هستند، در ذهن ما هستند و صادق بر خارج هستند؛ آن که خداست مصداق این مفهوم است، او به ذهن نمی آید، ما باید به عین برویم تا او را درک کنیم. ما هم که مقدورمان نیست؛ ما فقط مکلف به برهان هستیم که قرآن همین الفاظ را دارد، همین مفاهیم را دارد و همین ادله را دارد، ما این ادله را هم موظف هستیم درک بکنیم، البته هر کس به اندازه خودش. ذات اقدس الهی، چون بسیط است، جزء ندارد، هیچ کس نمی تواند بگوید من به مقدار خودم گوشه ای از ذات خدا را درک

کردم! برای اینکه او جزء ندارد؛ چه اینکه هیچ کس نمی تواند بگوید من تمام ذات خدا را درک کردم، چون او حقیقت نامتناهی است؛ لذا نه نبی، نه وصی، هیچ کسی آن قدرت را ندارد که خود خدا را مشاهده کند. می ماند اسمای حُسنای الهی، اوصاف الهی و فیوضات الهی که آنها قابل مشاهده است. پس ذات اقدس الهی به هیچ وجه قابل مشاهده نیست، نه برای انسان کامل، نه برای ملائکه، چون بسیط است و جزء ندارد، اولاً؛ و نامتناهی است، ثانیاً و اگر گفته شد «آب دریا را اگر نتوان کشید»^۱ این در مقام مفهوم است، یک؛ تشبیهی است، دو؛ و گرنه ذات اقدس الهی جزء ندارد، تا ما بگوییم هر کسی به اندازه خود خدا را مشاهده می کند؛ ولی برهان چرا، امکان دارد؛ هر کسی به اندازه خود مفاهیم برهانی و ادله قرآنی را خوب درک می کند.

مطلب بعدی آن است که چون ذات اقدس الهی صفات او هم عین ذات است، منطقه ذات «بالکل» ممنوع است. صفات ذات هم چون عین ذات است، «بالکل» ممنوع است؛ اما این دو منطقه ممنوعه از نظر برهان ممنوع نیستند. ما هم درباره ذات بحث های فراوان داریم، حتی کلمه ذات؛ یعنی «ذال» و «الف» و «تاء» این به حمل اولی ذات است، و گرنه به حمل شایع، مفهومی ذهنی است. آن چیزی که در ذهن ماست مفهوم «ذال» و «الف» و «تاء» است، نه حقیقت ذاتی که در خارج است. بنابراین ما به برهان مکلف هستیم و برهان را هر کسی به اندازه خود درک می کند. مشاهده ذات، این عرفان است مقدور ما نیست و انبیا و اولیا با اسمای او کار دارند نه با ذات او.

عدم صیورت اشیا در ذات و صفات ذاتی خداوند

حالا صیورت هم این چنین است؛ صیورت اشیا به مقام ذات نیست، یک؛ به صفات ذات که عین ذات است نیست؛ آن دو منطقه، منطقه ممنوعه است که گفتند: «عنقا شکار کس نشود دام باز چین».^۲ می ماند اسمای فعلیه خدا. پس از

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

۲. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۷.

نظر برهان دست ما باز است، قلمرو تکلیف ما هم ادله و برهان است و به خوبی عقل می‌فهمد، خدا را می‌فهمد،

نامتناهی را می‌فهمد، توحید را می‌فهمد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، این معلوم می‌شود که جمال خدا را می‌خواهد، جلال الهی را می‌خواهد، اسمای الهی را می‌خواهد که الآن به

آنجا هم می‌رسیم، وگرنه اگر به ذات باشد که ﴿لَنْ تُرَافِقَ﴾^۲ همیشه است؛ ﴿لَنْ تُرَافِقَ﴾ حاکم بر همه طلب

رؤیت‌هاست؛ ﴿لَنْ تُرَافِقَ﴾؛ برای ابد هیچ کسی نمی‌تواند.

بنابراین ما به عرفان مکلف نیستیم، چون مقدور ما نیست، بلکه ما به برهان مکلف هستیم و برهان هم کاملاً در قدرت

بشر هست؛ منتها هر کسی به اندازه خود، اینجا جای این است که کسی بگوید: «آب دریا را اگر نتوان کشید».

پرسش: مگر در مقام عبادت، انسان ذات خود خدا را نمی‌پرستد؟

پاسخ: ذات خدا را می‌پرستد و مفهوم حاکی است. ما می‌گوییم این مفهوم «الله»، مفهوم واجب الوجود که در خارج

مصادق دارد و آن مصداق دسترسی ندارد، ما او را می‌پرستیم.

پرسش: پس ما مکلف به مفهوم

پاسخ: ما مکلف هستیم که «الله» را بشناسیم و برهان هم اقامه می‌کنیم. برهان در حیطه مفهوم است.

پرسش: الله خارجی را

پاسخ: این خارجی که ما می‌گوییم یک دانه «خاء» است و یک دانه «الف» است و یک دانه «راء» است و یک دانه

«جیم»، این به حمل اولی خارج است به حمل شایع ذهن. ما هر چه تلاش و کوشش بکنیم و چنگ بزنیم، با مفهوم

داریم کار می‌کنیم. ما می‌گوییم آقا! ما با بیرون کار داریم؛ این بیرون به حمل اولی بیرون است و به حمل شایع، درون

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

است. این ذات یک «ذال» است و یک «الف» است و یک «تاء»، این به حمل اوّلی ذات است، به حمل شایع مفهوم است. ما اصلاً به بیرون راه نداریم؛ چه «علی»، چه «ولی»؛ آن ذات اصلاً احدی به او درک ندارد: ﴿يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۴؛ ما هر چه فریاد بزنیم که بابا! ما با مصداق کار داریم؛ این مصداق یک دانه «میم» است و یک دانه «صاد» است و یک دانه «دال» است و یک دانه «الف» است و یک دانه «قاف»، این مصداق مصداق است به حمل اوّلی؛ اما مفهوم است به حمل شایع؛ از ما بیش از این نخواستند.

پرسش: قلب خیلی با مصداق کار ندارد.

پاسخ: قلب با مصداق کار دارد؛ اما قلب مصداق «الله» را درک نمی‌کند. این قلب محدود، جمال الهی، جلال الهی و اسمای الهی را. ما این هزار اسم یا هزار و یک اسم نورانی که در «جوشن کبیر» است، بعضی‌ها را خوب مشاهده می‌کنیم. یک مریض، شافی را خوب درک می‌کند؛ اما شافی جزء آن اسمای فعلیه نازله نازله خداست. جان ما با جان شافی ارتباط دارد، با رازق ارتباط دارد، با قابض ارتباط دارد، با باسط ارتباط دارد با این اسمای حسنا رابطه داریم، خوب هم می‌فهمیم؛ جان ما رابطه دارد.

پرسش: اگر «باء» «بسم الله»، «باء» استعانت باشد، از چه کسی استعانت می‌طلبد؟

پاسخ: خود «الله» هم لفظی است که می‌گوییم، مفهومی است که می‌فهمیم، هر چه تلاش و کوشش بکنیم؛ مثل آن کودکی که میوه را در آینه می‌بیند و خیال می‌کند آن بیرون است و به طرف این صورت خود را چنگ می‌زند؛ به زعم او این میوه در چنگ اوست؛ اما به طرف صورت می‌رود. ما هر چه بگوییم با ذهن کار نداریم و با خارج کار داریم، این خارج به حمل اوّلی خارج است؛ ولی به حمل شایع ذهن است؛ ما چه داریم می‌گوییم؟ ما با مفهوم کار داریم. اما مرحله اوّل که منطقه ممنوعه است، وقتی بفهمیم که آنجا جای ما نیست؛ منطقه دوم که صفات ذات است و عین ذات

۴. سوره آل عمران، آیات ۲۸ و ۳۰.

است، دسترسی به آن نداریم؛ آن وقت منطقه، منطقه فراغ است، اینجا جای ماست. اصلاً دل ما می‌تپد برای رازق و شافی و خالق و رحیم و اینها، اینها را خوب جان ما درک می‌کند.

پرسش: ما که افعال خدا را نمی‌پرستیم.

پاسخ: نه، ما مفهوم را درک می‌کنیم، بیش از این مکلف نیستیم. ما می‌گوییم فعل خداست و ممکن است؛ ما خودمان هم فعل خدا هستیم، اما اینکه می‌گوییم می‌پرستیم، این الفاظ را می‌گوییم، معانی آن هم در ذهن ماست، ما در مفهوم داریم می‌غلطیم؛ مدام چنگ می‌زنیم و می‌گوییم بابا! من با مصداق کار داریم. این مصداقی که می‌گوییم این مصداق به حمل اولی مصداق است؛ اما به حمل شایع مفهوم ذهنی است چه چیزی گیر ما آمده است. وقتی بفهمیم که ما مکلف به برهان هستیم و در برهان بشر قوی هست تا آنجا که ممکن است پیشرفت کرده کلام و حکمت؛ اما آن کسی که می‌گوید: «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ»^۵ یا «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۶ آن چیزی دیگر است؛ آن ذات نیست، یک؛ صفات ذات عین ذات است و نامتناهی است، نیست دو؛ جمال الهی، اسمای الهی، فیض الهی می‌شود، او آن بالاها را می‌بیند پایین‌ها را ما می‌طلبیم. یک انسان مضطر قلب او به دنبال چه کسی هست؟ این اصلاً مفهوم را نمی‌چشد! آن برهانی که از وجود مبارک امام عسکری (سلام الله علیه) رسیده است که به آن شخص فرمود آیا مسافرت دریایی کردی، سوار کشتی شدی، کشتی دارد غرق می‌شود این قلب به نام چه کسی می‌تپد؟^۷ یا خود آیات قرآنی دارد که ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ﴾^۸؛ این قلب به نام چه کسی می‌تپد؟ اصلاً مفهوم خدا را نمی‌شناسد، این مشرک بود، اصلاً مفهوم «الله» را ندید. این مرحله‌ای است که انسان با فعل او و با فیض او کار دارد. فیض «بما أنه فیض»، فیاض خود را نشان می‌دهد، شافی «بما أنه شافی» غیر از خدا کسی دیگر نیست، رازق غیر از او نیست. همه این هزار اسم،

۵. عیون الحکم و المواعظ (للینی)، ص ۴۱۵.

۶. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۹۸.

۷. التوحید (للصدوق)، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۸. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

توحیدی است: «لا شافی الا هو»، این دعای استغفار بعد از زیارت امام رضا (سلام الله علیه)^۱ سر تا پا نور است. آدم وقتی حرم مشرف می‌شود، توسلی دارد و شفاعت اینها را می‌خواهد؛ آن استغفاری که در پایان زیارت امام رضا است اول تا آخر آن توحید است: «يَا مَنْ لَا يُدْبِرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ» همه اینها فعل خداست.

پرسش: ...

پاسخ: ظهور دارد وحدت که نیست. فعل او کثیر است، می‌بینید که عالم فعل اوست:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد^۲

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾^۳ این با یک فیض جهان را خلق کرد و با یک جاذبه کل جهان را حذف و دفع می‌کند: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾

غرض این است که ما به برهان مکلف هستیم. هر چه هم فریاد بزنیم، مفهوم گیرمان می‌آید.

اینکه می‌بینید «جوشن کبیر» را می‌خوانیم، مشکل ما حل نمی‌شود، برای این است که هزار مفهوم در ذهن ماست؛ اما

آن مضطرب که خدا را می‌خواهد به آن فیض الهی توجه می‌کند؛ این یک مطلب.

صیورت اشیا به سوی اوصاف فعلی خداوند

مطلب دیگر اینکه حالا که منطقه اول و منطقه دوم، منطقه ممنوعه شد ما هستیم و اسمای الهی: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَكَتْ

أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۴ ما با اسمای الهی کار داریم. آن وقت ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۵ صیورت او به اسمای الهی است. انسان

انسان تا حال خیال می‌کرد خودش مشکل را حل می‌کند یا دیگری مشکل را حل می‌کند، حالا می‌فهمد که رازق

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص ۵۶.

۲. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۱۱۱.

۳. سوره قمر، آیه ۵۰.

۴. البلد الأمين و الدرع الحصین، النص، ص ۱۸۸.

۵. سوره آل عمران، آیه ۲۸؛ سوره نور، آیه ۴۲؛ سوره فاطر، آیه ۱۸.

دیگری است: ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ﴾^۱ اوست، مُنْعِم اوست، ولیّ اوست، والی اوست، خالق اوست، رازق اوست، قابض اوست، باسط اوست، همه اوست. آن وقت صیوروت هم به این طرف است. اگر مؤمن بود صیوروت او به ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ است. اگر کافر و مشرک بود صیوروت او به ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۳ است؛ بعد می گویند: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾؛^۴ این که جهنم را می بیند انتقام الهی را می بیند می گوید: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا﴾؛ همین شخص کور است: ﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾؛^۵ معلوم می شود این دیدن ظاهری نیست، این فهمیدن ظاهری نیست، بلکه او با تمام هویت خود انتقام الهی را می یابد این می شود: ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾؛ مؤمنان به جمال الهی می رسند و مشرکان به جلال الهی می رسند؛ اینها به ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ می رسند، آنها به ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ می رسند؛ هم اینها به «لقاء الله» بار می یابند و هم آنها به «لقاء الله» بار می یابند؛ لذا ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾. اصل صیوروت نسبت به ذات بسیط نامتناهی «بالقول المطلق» محال است؛ اما ما می گوئیم ذات بسیط را می پرستیم، با برهان حرف می زنیم، قلمرو ما هم قلمرو برهان است، از ما هم غیر از برهان چیزی دیگر نخواسته اند. گفتند قرآن را بخوانید می خوانیم، قرآن را بفهمید می فهمیم، به قرآن ایمان بیاورید می آوریم، همین تکلیف ماست؛ اما خدا را ببینید! به ما نگفتند، چون شدنی نیست. اسمای ذاتی که عین ذات است را ببینید این تکلیف محال است و به ما نگفتند. گفتند فیض الهی را ببینید بله امکان دارد، آن که دستان پُر است، برهان است که «ان الله واحد لا شریک له» بیش از این هم از ما نخواستند، ما قطع هم داریم؛ منتها قطع حصولی.

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. سوره بقره، آیات ۱۷۳ و ۱۸۲ و ۱۹۹ ...

۳. سوره سجده، آیه ۲۲.

۴. سوره سجده، آیه ۱۲.

۵. سوره طه، آیه ۱۲۴.

پرسش: «قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس».^۱

پاسخ: ناله‌ای می‌خواهد آن هم که مرغ است فیض الهی را می‌طلبد و گرنه ذائق که بسیط باشد، «لا جزء له»؛ نامتناهی باشد، «لا حدّ له».

ناتوانی انسان از درک ذات الهی

این برهان حضرت امیر در خطبه اول نهج البلاغه همین است. فرمود اصلاً دنبال چه چیزی می‌گردید؟ می‌خواهید خدا را وصف بکنید؟ فرمود دهنتان را ببندید درباره چه کسی دارید حرف می‌زنید؟ خدا را می‌خواهید وصف بکنید؟ با اینکه قرآن پُر از اوصاف خداست: «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَتَاهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصَّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَّبَهُ وَمَنْ قَرَّبَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ وَمَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ»^۲ (روحی له الفداء) فرمود: این طور حرف بزنی خدا را محدود کردی. اگر این کار را کردید، وصف کردید، تحدید کردی، تعدید کردی: «فَقَدْ حَدَّاهُ» او را محدود کردی؛ این جای تو نیست.

پرسش: ذات باری تعالی که تاکید نداشت، از طرفی معلول هم وقتی نبود علّت برای تاکید نبود، پس کثرت از کجا آمد؟ پاسخ: کثرت، معلولات اوست. فیض او نامتناهی است گرمش نامتناهی و نَعَمَش بی‌پایان. او خود حقیقت نامتناهی است، این حقیقت نامتناهی، فیض نامتناهی دارد. اگر اصرار کتاب و سنّت نبود که برای جهان ابدیت ثابت می‌کند برای بشر ابدیت ثابت می‌کند برای بهشت ابدیت ثابت می‌کند، این بشر با این فکر محدود، ابدیت بهشت را هم انکار می‌کرد؛ اما وقتی ابدیت را ثابت کرد دلیل‌های فراوانی هم هست که او «دَائِمَ الْفَيْضِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ» است «بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»^۳ است «کلّ منّه قدیم» است، می‌توان گفت فیض او هم ازلی است هم ابدی، «ابدی بالغیر» است «لا

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۱.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱.

۳. المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)، ص ۶۴۷.

محذور فیه»، «ازلی بالغیر» است «لا محذور فیه»، اما عالم هر لحظه تازه است، آسمان تازه است، زمین تازه است ما چیز قدیم در عالم نداریم؛ اما فیض او ازلی است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اما او رازق را می بیند، او شافی را می بیند، او منجی را می بیند که همه اینها اوصاف فعلیه خدا هستند، نه خود آن ذات را. فرمود اگر شما آنجاها رفتی وصف کردی: «فَقَدْ حَدَّه»^۱؛ او را محدود کردی! او که حد ندارد. معقول نیست که یک حقیقت بسیط نامتناهی، مشهود غیر بشود، آن غیر اگر بخواهد همه اش را مشاهده کند که نامتناهی است، بعض را مشاهده کند بعض ندارد، همه این حرف ها با برهان ثابت می شود، ادراک همه این حرف ها هم عبادت است. ببینید فرمود آنجا رفتید خطرش هست می افتید «فَقَدْ حَدَّه»، لذا آنجا شما باید دست بردارید؛ لذا عارفانه بخواهی سخن بگویی: «لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِتَنِ»^۲، حکیمانه بخواهی بیندیشی: «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ»^۳، بخواهی بلندپروازی کنی، برهان اقامه کنی آنجا نمی رسی، بخواهی غواصانه در دل فرو بروی و عارفانه غوص کنی، او را نمی یابی «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ» در فلسفه، «لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِتَنِ» در عرفان. ما هستیم و اسمای الهی، اسمای الهی را هم خوب درک می کنیم هم اهل شهود خوب درک می کنند.

این بیان نورانی حضرت امیر در آن خطبه که فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالتَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۳ اینها همین است، اینها مظهر جمال را مظهر جلال را خوب مشاهده می کنند. فرمود بهشت این طور است، جهنم این طور است.

پرسش: ...

۱. التوحید (للصدوق)، ص: ۵۷.

۲. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۱.

۳. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۱۹۳.

پاسخ: برهان است، ما نبودیم ما را ایجاد کرد، این خوب قابل درک است، این برهان است؛ برهان را عقل خوب

می‌فهمد و درک می‌کند. اوّل تا آخر قرآن همین است، برهان است دلیل است، خدا خالق است، خدا رازق است خدا

هستی محض است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، حالا گاهی ممکن است که تمثیلی باشد برای تقریب به ذهن، ولی «علیّ ایّ حال» ما با ذات حق راه نداریم.

این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه نهج البلاغه است، فرمود کجا می‌خواهید بروید؟ ندانسته داری او را محدود

می‌کنی: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»^۱ و ثنیت قائل

شدی، محدودش کردی، معدودش کردی، به هر تقدیر آنجا جا برای مشاهده نیست.

بنابراین همان طوری که مؤمن، صیوررتش به اسمای جمالیه حق است، به رحمت حق است، به رحمت رحیمیه حق است

و مانند آن، کفار و مشرکین هم صیوررتشان به اسمای جلالیه حق است، اینها رحمت الهی را می‌یابند «یصیرون

مرحوما»، آنها انتقام الهی را می‌یابند: «یصیرون مقهورا» که می‌گویند «ربنا سمعنا و کذا و کذا».

اعطای پاداش برتر از خواسته بهشتیان

مطلب بعدی آن است که این ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۲ گرچه غیر از تعبیر ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾^۳ است، این ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ

فِيهَا﴾ این «لام» نشان می‌دهد که هر چه بخواهند مال آنهاست؛ اما مازاد بر مشیئت نفرمود «لهم عندنا» آنچه نزد

ماست مال آنهاست، نفرمود: ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛ اما چه ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ﴾ چه ﴿لَدَيْنَا﴾ همه اینها در «الجنة» است، یک؛

این «الجنة» که دو قسم دارد یک قسم ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾ یک قسم هم ﴿لَدَيْنَا﴾، این مجموعه ﴿أُزْلِفَتْ﴾ آماده شد

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱.

۲. سوره ق، آیه ۳۵.

۳. سوره ق، آیه ۳۵.

برای متّقین. حالا گرچه «ازلاف» به معنای پیچیدن هم نقل شده است؛ اما اینجا به قرینه ﴿أُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ به معنی پیچیدن نیست به معنای «قُرِّبَتْ» است.

مطلب دیگر آیه سوره مبارکه «سجده» بود که قبلاً خواند شد؛ در سوره مبارکه «سجده» فرمود: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۱ فرمود آنها هم مال اینهاست، آنها هم ﴿لَهُمْ﴾ است، گرچه در آیه سوره «ق»^۲ فرمود «لَهُمْ»، فرمود: ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾، این ﴿لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ را فرمود مال آنهاست؛ اما هم ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾، یک؛ هم ﴿لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾، دو؛ اینها در «الجنة» است، سه؛ این ﴿الجنة﴾، ﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳ است، چهار. شاهدش هم این آیه سوره مبارکه «سجده» است، فرمود آنچه اینها می خواهند که مال اینهاست، آنچه را هم نمی خواهند و نزد ماست ما برای اینها ذخیره کردیم ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾؛ ما آنها را برای اینها ذخیره کردیم.

پرسش: ...

پاسخ: به هر حال هر چه هست، اگر نباشد که نمی گوید: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛^۳ هر چه باشد می گوید وارد بشوید، اگر جنت است، انسان آن درجه والا را نمی طلبد، فرمود ما برای آنها ذخیره کردیم به این دو تقریب: یک تقریب این است که در جنت یک سلسله اموری است که می خواهند ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ﴾ یک سلسله اموری است که فوق ادراک اینهاست تا بخواهند، این ﴿لَدَيْنَا﴾ این دو مجموعه در ﴿الجنة﴾ است، سه؛ این ﴿الجنة﴾ی که شامل این دو مجموعه است، برای اینها آماده کردیم ﴿أُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، چهار؛ شاهدش آیه هفده سوره «سجده» است، فرمود: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾ که به دنبال نماز شب است: ﴿مَنْ قُرَّءَ أَعْيُنُ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ این جزاست، جزاء هم در «یوم الجزاء» مشخص می شود، فرمود ما برای اینها آماده کردیم چیزهایی که اینها

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

۲. سوره ق، آیه ۳۱.

۳. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

نمی‌دانند تا بخواهند برای اینها فراهم کردیم و گرنه برای چه فراهم کردیم. بنابراین این ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ جزء مجموعه چیزهایی است که ذات اقدس الهی به آنها عطا می‌کند.

یکی از سؤال‌ها مربوط به «ضیوف خلیل الرحمن» بود که این آیتش قبلاً هم گذشت و بحثش هم شد که این مهمانان که آمدند وجود مبارک خلیل حق غذا آورد اینها نخوردند، اینها به مقداری که مأموریت دارند متمثل می‌شدند. اینها متمثل شدند به صورت‌هایی که مردم آن شهر اینها را ببینند اما به آن حدی برسند که غذا بخورند وجود مبارک خلیل حق دید اینها اهل غذا نیستند، چه اینکه خلیل حق شنید اینها می‌گویند که اینها گرچه ما را دیدند ولی به ما دسترسی ندارند نمی‌توانند ما را بگیرند، نمی‌توانند در را ببندند نگذارند ما فرار کنیم، ما چنین موجودی نیستیم این دحیه کلبی^۱ که می‌آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طوری نمی‌آمد که حالا اگر در را ببندند این فرشته نتواند برود بیرون، این گونه نبودند تا آنها خیال بکنند که می‌توانند به اینها دسترسی پیدا کنند. غرض آن است که تمثّل فرشته به صورت بشر به مقدار اذن الهی بود، به مقداری که مردم شهر یا خود کسانی که اطراف خلیل حق بودند ببینند و دیگران هم ببینند؛ اما دسترسی نداشتند و احکام آنها هم بار نبود.

مراد از «ذاریات، حاملات، جاریات و مقسمات»

اما در سوره مبارکه «ذاریات» که در چند آیه آن تلاوت شد، این در مکه نازل شد، این هم بخش قابل توجه‌اش درباره معاد است، گرچه درباره توحید و نبوت، وحی دارد. خدای سبحان گرچه به غیر خودش قسم می‌خورد؛ اما غیر خدا حق ندارد به غیر خدا قسم بخورد که در روایات ما آمده است، «الله» به غیر خودش قسم می‌خورد؛ اما غیر خدا حق ندارد به غیر خدا سوگند یاد کند. این «ذاریات» آن «حاملات» این «جاریات» این «مقسمات» مورد

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۳۶. «دحیه بن خلیفه الکلبی» برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و از زیباترین مردم آن زمان محسوب می‌شد، و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آمد در آن چهره نمایان می‌گشت.

سوگند الهی اند. آیا منظور از این «ذاریات» یعنی بادهایی که ذرات را پراکنده می‌کنند؟ برابر آنچه در سوره مبارکه

«کَهِف» آمده؛ آیه ۴۵ که فرمود: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَتْرَكْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ

فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ﴾؛ وقتی این به صورت یک کاهِ زردِ بی‌رمقِ درآمده کم‌کم به صورت پودر در می‌آید،

بادها این را پراکنده می‌کند ﴿تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ﴾؛ یعنی «ریاحِ ذاریات» اینها را پراکنده می‌کنند. آیا منظور از «ذاریات»

ریاحِ ذاری هستند یا فرشتگانی هستند که مسئولیت پراکندگی اینها را به عهده دارند. این قسم‌های چهارگانه همه‌اش

همین طور است، آیا منظور خود این ابرها هستند که «حاملاتِ وقر» هستند «وقر»؛ یعنی سنگین. این ابرهایی که بار

سنگین را بارش سنگین را برف و تگرگ سنگین را حمل می‌کنند اینها هستند «جاریات»؛ یعنی کشتی‌هایی که در دریا

سفر می‌کنند هستند، فرشتگانی که مقسمات امر و امورند اینها هستند یا در تمام این بخش‌ها، فرشتگانی‌اند که مسئولیت

تدبیر امور را به اذن خدا برعهده دارند که فرمود: ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ آنها هستند ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ باشند. سرّش این

است که وجود مبارک حضرت امیر که سخnrانی می‌کردند، فرمودند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ

مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۱ این چه عظمتی است! از مغرب عالم مشرق عالم هیچ دانشمندی توانست دهن باز کند بگوید هر

چه می‌خواهید از من بپرسید؟! فقط این خاندان هستند. برخی‌ها رفتند چنین حرفی بزنند رسوا شدند، این چه قدرتی

است! هر کسی از آسمان‌ها سؤال می‌کند یک کس از گذشته سؤال می‌کند، یک کس از آینده سؤال می‌کند یکی از

مجردات سؤال می‌کند، یکی از مادیات سؤال می‌کند. فرمود «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي

بِطُرُقِ الْأَرْضِ» حضرت که فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»، «الیوم» هم همین طور است «الیوم» که حضرت ظهور

بکند او هم همین طور است، فرقی بین اینها نیست «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ

الْأَرْضِ».

«این کوّاء» عرض کرد^۱ که یا امیرالمؤمنین «ذاریات» چیست؟ «حاملات» چیست؟ «جاریات» چیست؟ «مقسّمات»

چیست؟ حضرت درباره «ذاریات» فرمود اینها بادهایی هستند که ذرات را پراکنده می‌کنند «حاملات» آن ابرهایی

هستند که بار سنگین باران را به عهده دارند، «جاریات» کشتی‌هایی هستند که در دریا به آسانی تحت تدبیر باد حرکت

می‌کنند، «مقسّمات» هم فرشتگان هستند، اگر یک سؤالات بیشتری هم می‌کردند شاید وجود مبارک حضرت

جواب‌های دیگری می‌داد، اینها کاری بود که می‌کردند؛ البته هر دو قسمش راه دارد «مدبرات امر» این نظم را

مدیریت می‌کنند که این باد از کجا شروع بکند، چقدر حرکت بکند که کشتی‌ها را راه‌اندازی کند و مانند آن. فرمود به

این امور قسم! آنچه را که ما وعده دادیم نسبت به مؤمنان، وعید دادیم نسبت به کافران، درست است؛ منتها اگر قرآن

دست خود اهل بیت (علیهم السلام) بود به اذن آنها بود در طرز کتابت هم دستور می‌دادند که این «إِنّ ما» اینها از هم

جدا باشد ما یک «إِثْمًا» و «أُثْمًا» داریم که اینها حرف‌اند «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲ آن نه مبتداست نه خبر. یک «إِنّ

ما» داریم که این «إِنّ» حرفی است مشبّه به فعل، آن «ما» هم اسمش است ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾^۳ این «أَنَّ» است

و آن «ما» هم اسمش است ولی الآن «أُثْمًا» نوشته شده است. الآن اگر کسی بخواهد این «أَنَّ» را با این «ما» جدا

بنویسد همین آل سعود که نه به مبدأ معتقد هستند نه به معاد، اعتراض می‌کند که شما قرآن را تحریف کردید؛ لذا الآن

مسئولین ما دست به عصا راه می‌روند، ولی معنا این است که ما بین «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» که حرف است یک کلمه

است، معنای «إِثْمًا» یعنی این است و جز این نیست، با «إِنّ ما» و «أَنَّ ما» که دو تا کلمه است یکی حرف است یکی

اسم، اینها باید فرق بگذاریم. «إِنّ ما» ﴿تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ جریان حضرت موسای کلیم هم همین طور است: ﴿تَلْقَفُ

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. مصباح الشریعه، ص ۵۳.

۳. سوره انفال، آیه ۴۱.

﴿ مَا صَنَعُوا ﴾ «إِنَّ مَا» **﴿صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ﴾** ^۱ ولی در قرآن الآن که نوشته «إِنَّمَا» نوشته **﴿تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا﴾**، ذات اقدس الهی به حضرت موسی فرمود عصا را بپنداز! همه بساط سحر را جمع می‌کند **﴿تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا﴾**، «إِنَّ مَا» **﴿صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ﴾** نه «إِنَّمَا صَنَعُوا» اینجا هم همین طور است؛ «إِنَّ مَا» **﴿تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ﴾**، این با «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ» که آن حرف است و یک کلمه است خیلی فرق می‌کند، قسم به این امور «إِنَّ مَا» **﴿تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ﴾** * **﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾** برای اهمیت این مسئله ذات اقدس الهی به این امور سوگند یاد کرد، اولاً؛ بعد هم به امور دیگر قسم یاد می‌کند: **﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾** ثانیاً.

«و الحمد لله رب العالمین»